

## ( مرد سالاری در دنیای نامردانه؟؟ )

جبارانی از قماش مردان!! که ماهیتاً فرود تر از نامردان سخیف و بی خاصیت اند. از جنس نرینه همانا ریش و بروتی به کمایی برده اند و صدا و سیمای وبا دریغ دگر هیچ! یعنی در مقام مردانگی به مروت، عطوفت، معاونت و رفاقت نامردانه پشت کرده اند. مگر در پستوی هزارتای تیره و تار غریبه اند و بروی زن شمشیر کشیده اند. زن موجودی که در عرصه عمر پر ادبار خویش با عطوفت، رفاقت، معاونت و محبت والای انسانی بنام مادر، خواهر، همسر و دختر پیوند خورده است.

این سالاران قدره بند در تصور زمان بطور متناوب با دست باز و اتکاء به منشور ذهن پسند خودشان یا با سوء استفاده از فرامین(الهی) و گفته های بزرگان پیشین بنام غیرت، ناموس، همت و کرامت که نداشته اند با گرمترین خونی از بیگناهان بی دفاع و بی حامی. از خون مظلومان محبوس چهار دیواری حمام کرده اند... اینها نسل از غزال، قناری و پروانه را که نشان زندگی و زیبایی. سازنده خانه و عشق بوده اند به تیر زده اند. پروبال کنده اند. زندانی قفس نموده و یا تحقیر کرده اند... آن موجود مهربان و صبور را با نام های غیر از نام مشخص خودش صدا کرده اند: مادر اولادها، عیال، کوچ و سیاه سر. حتا پا را فراتر نهاده با جهل مرکب وی را ناقص عقل، عجوزه، نماینده شیطان، منبع فساد و پلید خطاب نموده اند....

بادریغ و درد که در بیشتر آثار کهن مردان پیشین از نحوی متعصبین زن ستیز ازین مقوله ها زیاد دیده میشود!؟

مگر وقتی زن در عمل ثابت ساخت که میتواند همدم و همکار باشد. وقتی زن از مرز مشکل و ناممکن عبور کرد و نشان داد که با پیکر ظریف و دست های ظریف تر از آن میتواند دشوارترین وظایف را در آسمان، زمین، عمق ابحار و زیرزمین انجام دهد. وقتی رمز آگاهی را از برگ و بار اندیشه گشود و با خرد چهار کنج ادب، تاریخ، فلسفه، سیاست، ساینس و تکنالوژی را درنوردید برهان قاطع برای فراست، کیاست و درایت خویش ارایه نمود. و زمانی که لازم شد سینه پر از عشق را سپر دشمن کرد و با خون خود از میهن و استقلال وی دفاع نمود و ماندگار شد.

پس چون است که مرد جبار سالار هویت وی را از اسم و رسم عاری میخواید و قبول ندارد که زن همان وینوس و جاهت، الهه شهامت و تندیس تقکر است... مگر این تبار تاریک. این نرینه زورگوی پیوسته زن را نفی کرده و وی را با (نه) آذین بسته است.

نگو، نرو، نخند، نبین، نپرس، نشنو، نیا، نمان و صدها (نه) دگر. وی را زنده بگور کرده است و با نشان دادن این چراغ قرمز برای زن و حذف هویت و شخصیت او برای خود جایگاه دست و پا کرده است که همه ناشی از ترس بوده ترس از برابری، ترس از رسوایی حتا ترس از فوقیت ها... جبار مرد این نمونه چندش آور وزن ستیز در پناه قوه و قانون مردانه خود همان(حارث) است که دیروز خون بانوی شعروادب(رابعه بلخی) را در حمام از رگ اش برون کشید. همان است که (مستوره غوری) نام آور زن ادب دری را در هزار توی تعصب پنهان کرد. همان است که (محبوبه هروی) را به زندان افگند تا لیش برای غل و زنجیر غزل رهایی بخواند. همان است که....

ودرین واپسین روزگاری که سردمداران دموکراسی و دیپلوماسی سرزمین مان چهارسوق جهان را از شرین گفته های خویش پر نموده در پیشگاه خدا و مردم از قانونیت، عدالت و مصونیت دم میزنند کشتن انسان ساده تر از نابودی یک پرنده است. بسیار سوگمندانه که کرامت و شرافت انسان با ارزش و در خور پزیرش را به نحوی دگر به حراج میگذارند. برای این وابسته گان

منظاهر ریختاندن خون انسان بمثابه ریختاندن آب بر زمین است با همان سهولت . آب از آب تکان نمیخورد و کسی بدهکار نیست . قاتل با دستاویز تعصب ناموسی و چی های دگر احیاناً چند صباحی را با زیان وزندان خواهد گزرانید و اندک مدت بعد ملای ، مولویی از قماش خودش نشسته در مسند قضاوت حکم بر حقانیت داده و آدمکش جبار را آزاد مینماید . او آن جبار مرد باز هم با افتخار شرمگاه اش را بدست گرفته عقب شکار تازه میگردد تا خون زن دیگری را در پگاهی یا بیگاهی بنام ناموس و غیرت بریزد . زیرا کسی جلودارش نیست؟! او برای وحشت و شهوت خویش حد و مرز نمی شناسد . برای او ارتکاب هر عملی جایز است . در دنیای او کلمه ( نه ) وجود ندارد .

این مردسالار روسپی روزگار است که مشت بر سینه میکوبد و با حقارت عربده میکشد : من این کردم . من آن کردم . آری من ، من ، من ....

بلی . >> او دختر نوزده ساله را با زور تفنگ از خانه و خانواده اش می رباید . مورد لت و کوب ، تجاوز و اهانت قرار میدهد .

او درشت سالگی دوشیزه پانزده ساله را جبراً به حرمسرای خویش میبرد که با فرار آن مظلوم تیره ترین تیره گی ها فرا راه اش قرار خواهد گرفت .

اوست که دختر دوازده ساله اش را وادار میسازد تا در امر خرید و فروش مواد مخدر دستیارش شود .

اوست که دختران جوان و دوشیزه گان پر آرمان را وادار به خود سوزی میسازد . اوقاتل ( شیما رضایی ) مجری تلویزیون خصوصی طلوع در کابل است . او زنی را در بدخشان سنگسار میکند . او از زنی اعضای خانواده اش را می گیرد و وی را بمرز جنون میکشاند تا ژولیده و خاکسار پر درد ضجه بکشد و از هر رهگزری نشان کسانش را بجوید . او ، او ، اوست ... او (نادیا انجمن ) شاعر با احساس دیار ما و مادر طفلی را با ضرب ستم هلاک میسازد .

این ها به هیچوجه قصه های خود ساخته نیستند و هرگز به یک زن و یا یک محل مشخص مختص نمی گردد . این همه قصه های واقعی و پر درد زن است . زن دیار من که با انواع مختلف خشونت مواجه اند . فرق نمی کند کجا باشد خانه ، محل کار ، بازار یا کجا .

عامل این وحشت و خشونت همان مرد سالاری مرد جبار است که در شکل و سیمای پدر ، برادر و شوهر شمشیر از نیام میکشد و خون زن میریزد . که گویا بد اخلاق و بد کاره اند . که گویا فراری از خانه و خانواده اند . مگر نگفته اند علت چی بوده و مسبب کی؟

زنان بخاطر گویا این تخطی ها همیشه زندانی بوده اند و کودکان شان نیز . اما هیچ یک از مردان بدکاره و زن کش که عامل این همه بدبختی های زن شده اند در هیچ یک زندان ها وجود ندارند !! چون از یکطرف قانون مشخصی وجود ندارد تا از زن دفاع نماید دو دگر بی تفاوتی دستگاه قضایی و پلیس زمینه انهدام زن و شخصیت وی و جسارت مرد نمای قداره بند در هر عرصه گردیده است .

و او گفت : >> و خدا زن را از پهلوی چپ مرد آفرید نه از سر او تا فرمانروای او باشد . نه از پای او تا لگد کوب امیال او گردد .

بلکه از پهلوی وی آفرید تا با او برابر باشد . و از زیر بازوی او تا مورد حمایت او باشد . از نزدیک ترین نقطه به قلب او تا معشوق و محبوب او باشد >>

